

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

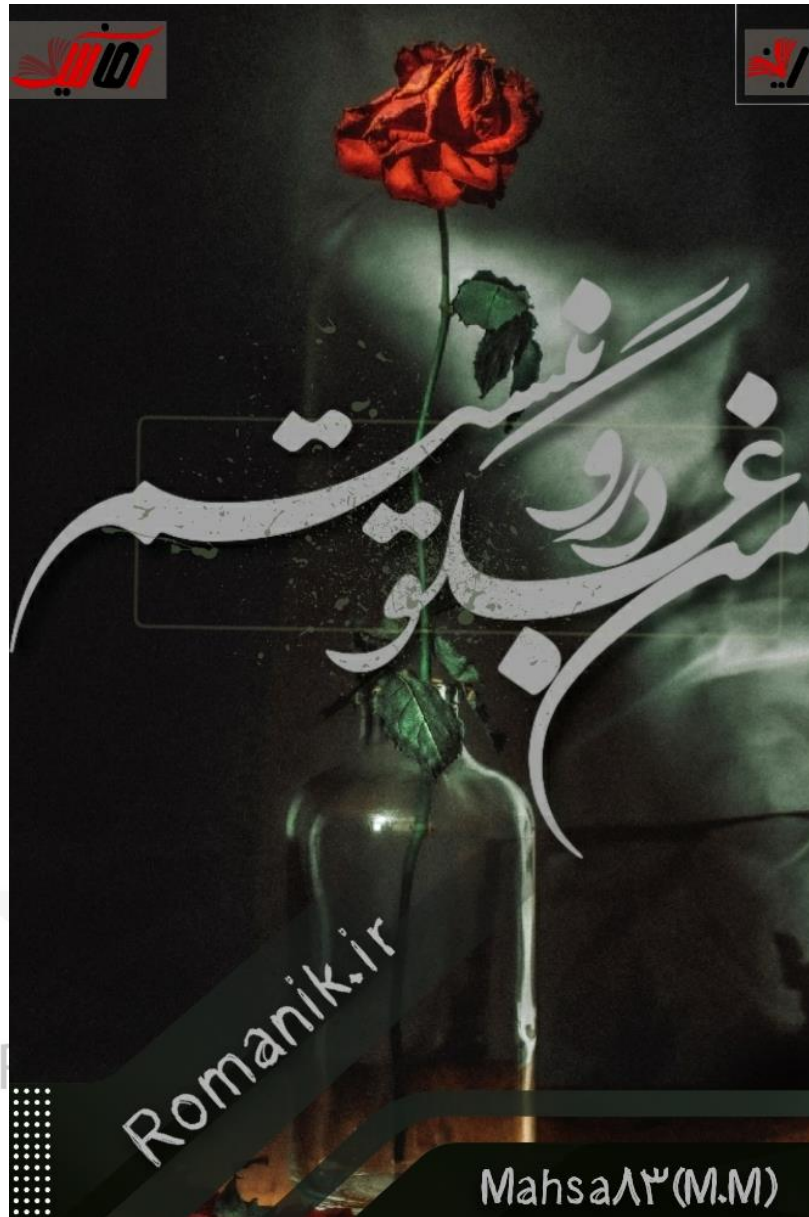
اطلاعات اثر:

نام اثر: من دروغگو نیستم	نویسنده: Mahsa83(M.M)
سطح اثر: برنزی	نوع اثر: دیالوگ نویسی
تعداد صفحات: هشت	ژانر اثر: عاشقانه، تراژدی
حقوق اثر: (تمامی حقوق این اثر نزد رمانیک محفوظ است.)	اختصاصی بودن اثر: بله

لینک های اثر:

لینک نمایه نویسنده: (کلیک کنید)	لینک تایپیک اثر در انجمن: (کلیک کنید)
لینک سایت اصلی رمانیک: (کلیک کنید)	لینک انجمن رمانیک: (کلیک کنید)

تایپ آثار



تیم اجرایی اثر:

کپیست:

Serino

طراح جلد:

Not Ursula cor

منتقد:

Nil@85

ویراستار:

Paradox

خلاصه:

_ دروغ میگی زن نداری، باور نمی کنم.

_ برای من اهمیت نداره.

_ اما من دوست دارم!

_ من نه.

_ دروغ گفتی مگه نه؟ تو رو خدا واقعیت رو بگو.

_ هه، چرا باید دروغ بگم؟

_ که من رو از خودت دور کنی



R O M A N I K

_ تو؟

_ آره من، کی می خوای بفهمی دیوونه وار دوست دارم؟ چرا نمی فهمی زندگی من تویی؟

چرا نمی فهمی جونم به جونت بسته است؟

_ بعضی وقت ها زندگی اون جوریه که ما آدم ها دلمون می خواد پیش نمیره.

_ آره حق با توئه!

_ پس چرا هر روز این جا میای؟ من زن دارم بفهم.

_ دروغ گو.

_ من دروغ گو نیستم، باور کن من زن دارم و بودن تو این جا، اشتباهه.

_ نیست، من عاشقت شدم؛ اما این قدر نامردی که به محض این که فهمیدی دلم پیشت

گیره رفتی! نامرد.

_ آره من نامرد، تو اشتباه کردی عاشق من شدی.

_ مگه دست خودمه؟ پیشت که هستم آرامشی دارم که هیچ وقت نداشتم.

_ نباید عاشق می شدی.

R O M A N I K

_ اما دل رو بردی!

_ هوف، ببین، از این جا برو. دلم نمی خواد همسر من با دیدنت ناراحت بشه، فهمیدی؟

_ اون چی داشت که من نداشتم؟ چی داشت که اون رو ترجیح دادی به من؟ چی داره که

من رو نمی خوای؟ اون پولت رو می خواد؛ اما من خودت رو می خوام، پول که چرک کف

دسته.

_ لیلای من همچین آدمی نیست.

_ پس اسمش لیلاست!

_ خواهش می کنم از این جا برو، دوست ندارم جایی که هستم توام باشی.

- یعنی این قدر از من نفرت داری؟
- تو این جوری فکر کن.
- همش با خودم فکر می‌کردم که همیشه کنارمی؛ اما اشتباه کردم.
- تو اشتباه اول و آخرم بودی!
- چه بی‌رحمانه حرف می‌زنی.
- هه، بین آرزو! من یکی دیگه رو دوست دارم. شوهر یکی دیگه، پدر بچه‌ی یکی دیگه و عشق یکی دیگه‌ام. چرا نمی‌فهمی؟ بابا، من، دوست، ندارم!
- دروغ‌گو!
- من دروغ‌گو نیستم.
- هستی، تو فقط این چیزها رو میگی که من رو از خودت دور کنی.
- چرا باید دروغ بگم؟ چی به من می‌رسه که بخوام با دروغ گفتن گناه کنم؟
- اما تو قول دا...
- بسه دیگه، تمومش کن. آره قول دادم هیچ وقت تنهات نزارم؛ ولی متأسفم!
- متأسفی؟ تأسف تو چیزی رو حل نمی‌کنه. قلب شکسته‌ام رو برمی‌گردونه؟ غرورم که خورد و خاکشیر شده چی؟
- از این جا برو، دلم نمی‌خواد دیگه ببینمت.
- چرا، مگه من چی‌کارت کردم؟
- هیچ‌کار! فقط خسته شدم از این که هر جا میرم تو رو می‌بینم.
- نمی‌دونستم در این حد ازم نفرت داری که حتی نمی‌خوای ریختم رو ببینی.
- برو دیگه اه! چرا حرف تو کله‌ات نمیره؟

_ شاید چون نمی خوام بی خیالت بشم.

_ غلط کردی!

_ چرا؟ مگه عاشق شدن جرمه؟

_ برای تو آره.

_ چه جالب! مگه من آدم نیستم؟

_ چرا نمی فهمی آرزو؟ من دوست ندارم، خواهش می کنم از این جا برو، دلم نمی خواد به

هیچ عنوان همسرم بخاطر توی لعنتی ناراحت بشه.

_ به زمانی می گفتمی اگه خار بره تو انگشتم دنیا رو به هم می ریزی؛ اما دروغ گفتمی.

_ برو بیرون!

_ من رو از این کافه هم بیرون می کنی؟ بابا دست مریزاد تو دیگه کی هستی. فقط بدون که

دیوونه وار عاشقتم!

_ چرا نشستی؟ نشیدی چی گفتم؟ بهت گفتم از این جا برو بیرون!

_ چرا؟ کافه توئه مگه؟

R O M A N I K

_ نیست اما من جایی که تو باشی نمی مونم.

_ باشه میرم، خیلی دوست دارم مرد ظالم من!

(روز بعد)

_ باز هم که تو.

_ آره!

_ آرزو چرا نمی فهمی دوست ندارم؟

_ چون می پرستم! عاشقتم لعنتی بفهم دیگه.

- _ خسته نشدی؟
- _ از چی؟
- _ از این حرف‌های تکراری.
- _ هه، نه!
- _ برو کنار می‌خوام برم سر کارم.
- _ کافه قشنگیه!
- _ آره.
- _ اون زن، اسمش چی بود؟ آها... لایلا. پول داره؟
- _ به تو ربطی نداره!
- _ می‌خوام بدونم اون چی داره که من ندارم.
- _ فضولی نکن، بازم میگم به تو ربطی نداره!
- _ باشه نگو.
- _ دلیلی نداره بهت حرفی بزنم.
- _ یادته؟ می‌گفتی حتی اگه روزی زنده نباشم، هیچ وقت تنهات نمی‌زارم؛ اما رفتی و اون روزی رسید که دیگه نداشته باشمت.
- _ هه، حماقت کردم که کنارت تا الانش هم موندم. تو اشتباه اول و آخرمی!
- _ اشتباه؟ (قهقهه همراه با بغض)
- _ دیوونه شدی؟ چرا می‌خندی؟
- _ میگم که، اگه یه اشتباه بودم پس چرا موندی؟ چرا همون اول نرفتی؟ چرا ده سال تموم
- کنارم بودی، هوم؟
- _ گفتم که حماقت کردم.

- _ تو کسی نبودی که می گفتمی جونت به جونم بسته است؟
- _ دیگه مهم نیست! همه چیز بین من و تو تموم شده.
- _ اما من هنوز هم دیوونه وار عاشقتم!
- _ ولی من نمی خوامت. الان هم از این جا برو!
- _ چرا احساس من رو نادیده می گیری؟
- _ چون برای من اصلاً وجود نداری. دِ بفهم دیگه نمی خوامت!
- _ باز چته آبغوره می گیری؟ چیه مگه، دروغه؟ نمی خوامت!
- _ چه سنگ دل شدی.
- _ من خیلی وقته قلب ندارم!
- _ خیلی...
- _ بسه دیگه تمومش کن.
- _ تو که نمی فهمی احساس من چیه، کنار اون زن خوش حالی؟
- _ خیلی!
- R O M A N I K
- _ بیشتر از من دوشش داری؟
- _ من تو رو اصلاً دوست ندارم که بخوام بیشتر و کمتر ارزش بدم.
- _ آره راست میگی! باز هم فراموش کردم که دیگه من رو نمی خوای.
- _ چه عجب فهمیدی!
- _ وقتی یکی رو دوست داشته باشی؛ حتی اگه همه دنیا هم بر علیه اون حرف بزنن، باور نمی کنی.
- _ چه جووری توقع داری از دوست داشتنت دست بکشم؟
- _ هوف برو بیرون!

_ باشه میرم؛ اما این رو بدون، هیچ وقت نه ازت می گذرم و نه فراموشت می کنم.

_ تموم شد؟ یالا برو بیرون! دیگه نمی خوام بینمت.

_ همش همین رو میگی.

_ برو!

(روز بعد)

_ باز هم که تو! مگه نگفتم دلم نمی خواد دیگه بینمت؟

_ گفتی!

_ پس چرا اومدی؟

_ که بینمت.

_ دست از سرم بردار و از این جا برو! ببین، همسرم داره میاد این جا، دلم نمی خواد تو رو

بینه و ناراحت بشه.

_ دل من رو می شکنی واسه ناراحتی کسی که تازه باهش آشنا شدی. من گناه ندارم؟

_ نه نداری. اه بس کن دیگه، از این جا برو!

_ می خوام اون زنی رو که جای من رو گرفته بینم، بعدش میرم.

_ قول میدی؟

_ آره قول میدم.

_ چرا زنت دیر کرده؟

_ رفته خرید، الان میاد.

_ سلام!

_ سلام عزیزم، خوش اومدی!

_ مرسی عزیزم.

از کافه برون رفته. راه جاده را در پیش گرفتم و آرام آرام به راه رفتن ادامه دادم. ...

(پایان)

همیشه زندگی اون جوری که ما می‌خوایم پیش نمیره!
گاهی مانند یک قهوه تلخ است و گاهی به شیرینی شکلات.



R O M A N I K



«با تشکر از نگاه زیبای شما، این اثر به پایان رسید.»

برای مطالعه دیگر آثار نویسندگان، از سایت رمانیک بازدید فرمایید.

برای ارسال اثر نوشته شده توسط شما و انتشار آن بر روی سایت رمانیک، به **این**

لینک مراجعه کرده و یا به اعضای انجمن رمانیک بپیوندید.

رمانیک در شبکه‌های اجتماعی:

R O K



Romanik ir



Romanik ir



Romaniki